رساله [illegible] فضیل



بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

عرضه داشت کمترین برلوح عرض میکارد که بنده را توفیق
مدرعلی
مطالعه حاشیه ع ح که عالیحضرت مخدومی نوشته اند منت
استدعا آنکه شفقت نموده در تحت مسائل معروضه
ذیل شرح فارسی که فهم کمترین دریابد قلمی نمایند که حل عقده
شان همگنان نیز بهره یابند اول آنکه جمعی مذکور میسازند که خدام
ترجیح بلا مرجح را جایز میدانند و جمعی مذکور میسازند که جایز
نمیدانند عقیل حق را توضیح نمایند الشفقه بالله وحده
تبارک و تعالی بدان ای برادر ایدک الله تعالی که توضیح این
بمقدمه و مسئله میشود مقدمه در بیان ترجیح بلا مرجح که

متنازع فیه است لفظ ترجیح و الفاظی که مناسب است
دو استعمال بر دو معنی اند معنی اول ترجیح کردن قادر است — اشتقاق ترجیح
مر احد مقدورین متساویین را دون دیگری و بیان این
آنست که هرگاه در نظر شخصی دو چیز باشد که هر کدام را
تواند کرد و آن دو را جمع نتواند کرد پس کردن او یکی را
دون دیگری را ترجیح آن بر دیگری میگویند و اختیار
نیز میگویند و اراده نیز میگویند و کرده شده را مرجح نیز میگویند
و رجحان نیز میگویند و کننده را مرجح بکسر جیم
مشدده میگویند و مختار نیز میگویند و داعی نیز میگویند
و کرده شده را راجح میگویند و مرجح نیز میگویند و مرجح
بفتح جیم مشدده نیز میگویند و نکرده را مرجوح میگویند
باین معنی محالست که هر یک از مقدورین متساویین

راجح بر دیگری باشد خواه بجهة واحده وخواه بجهتین
بواسطه آنکه اجتماع متنافیین در وجود محال است
معنی ثانی ترجیح تقاضا کردن چیزیست نزد قادر
که از جمله مقدورین متنافیین فلان چیز بکند نه منافی
از او این تقاضا کردن را اختیار نمیگویند وارادهٔ نیز
نمیگویند وتقاضا کننده را مرجح بکسر جیم مشدده
میگویند وتقاضا کرده شده را راجح میگویند ومنافی او را
مرجوح میگویند وبراین قیاس است سایر الفاظ وبا
باین معنی ممکن است که هر یک از مقدورین متنافیین
راجح بر دیگری باشد بجهتی از جهتین چنانچه در سوره
بقره است يسألونك عن الخمر والميسر قل فيهما اثم كبير
ومنافع للناس واثمهما اكبر من نفعهما

[illegible]

درین دو چیز فعل را راجح بمعنی دوم ساخته وعلم باثم
درین دو چیز ترک را راجح بمعنی دوم ساخته
چون این دانستی بدانکه در لفظ ترجیح بلا مرجح ترجیح
بمعنی اول مستعمل شده ومرجح بمعنی ثانی والا
قابل نزاع نخواهد بود چه اگر هر دو بمعنی اول باشند یا هر دو
بمعنی ثانی باشند امتناع ترجیح بلا مرجح
بدیهیات اولیات میشود بواسطه آنکه امتناع
فعل بلا فاعل معلوم همه طفلیست که بحد تمیز رسیده باشد
واگر ترجیح بمعنی ثانی ومرجح اول باشد خواه ترجیح
بلا مرجح از بدیهیات اولیات میشود خواه از تقاضای
داعی ضعیف یا غیر ضعیف چیزی را میکنند آن چیز
یعنی میکردن قادر آن چیز را معلوم همه کس است وآنچه

بواسطه آنکه امکان کردن
احد مقدورین متنافیین
با وجود داعی بسوی دیگر
تا آنکه ... معلوم همه کس است

شد

نقل از سوره بقره کافیست درمیان مسئله بدان ای
برادر ایدک الله تعالی که مبادی مقدورین متناقضین
در انسان بسیار است مثل شهوت و غضب و
مانند اینها به افعال قبیحه و مثل عفت و عقل و مانند
آنها در افعال حسنه و هیچکدام اینها داعی نیستند
بالذات بلکه بواسطه علم بنفع حاصل بسبب اینها داعی اند
پس داعی بالذات بسوی فعل و ترک نیست الا العلم
بنفع در فعل و علم بنفع در ترک و هرگاه داعی بسوی فعل
و داعی بسوی ترک در شخصی متحقق باشند پس هر یک
از فعل و ترک راجحست بر دیگری بوجهی و مرجوح
بوجهی دیگر و این از سه قسم خالی نیست قسم اول
آنکه داعیین متساویین باشند در قوت و ضعف

یعنی

یعنی نفع معلوم در فعل اکبر نباشد باعتقاد فاعل از
نفع معلوم در ترک و بالعکس قسم ثانی آنکه داعی ترک
اقوی باشد یعنی نفع معلوم در ترک اکبر باشد باعتقاد
فاعل از نفع معلوم در فعل چنانچه در آیه سوره بقره گذشت
عکس قسم ثانی و قسم اول متحقق نیست و ذکر برهان
آن درینمقام مناسب نیست و در حاشیه علی مذکور است
و در تحقق قسم ثانی و قسم ثالث شکی نیست و
هر کدام از فعل و ترک درین دو قسم ممکن الصدور است
و ترجیح بلا مرجح لازم نمی آید و بآن معنی که در مقدمه
ممهده گذشت شاید بخاطر کسی درینمقام اعتراض رسد
پس میگوییم اگر گویی شخصی که بداند یقینا که ترک
مثلا بهتر است از فعل هرگز فعل نمیکند بواسطه

انکه شریک است در محال بودن با ترجیح بلا مرجح
بمعنی که در مقدمه گذشت و ما این را ترجیح بلا مرجح
میگوییم و ترجیح بمعنی اولست لیکن مرجح مشترک است
از ترجیح بمعنی ثانی که متعرض آن شدیم و آن
قدر مشترک است میان بهتر چیزی از چیزی و اعتقاد
بهتری چیزی از چیزی و آیات مثل ختم الله علی قلوبهم
و احادیث مثل حبک للشی یعمی و یصم اشاره باین است
گوییم این قول خلاف بدیهه است بواسطه آنکه
شراب خور مسلمان عالم بآیه بقره را مثلا هر گاه در وقت
اراده شراب خوردن اعتقاد ببطلان مضمون
آن آیه حاصل نمیشود و این معلوم هم نیست
و امثال این بسیار است و در تتمه این
مرام

بترجیح بلا مرجح مطابقه نیست لیکن این غیر
متنازع فیه میان علماست و خلاف اصطلاحات است
چنانچه معلوم میشود از گفتههای علما در بیان مثال
طریقین هارب و رغیفین جایع و قدحین عطاره
و در تقریر مذهب محمود ملاحمی که قایل است بامتناع
ترجیح بلا مرجح و بعدم وجوب فعل نسبت بقدرت
و داعی اقوی و حمل مثل این آیات و احادیث بر غیر
تشبیه و مجاز جرات عظیم است چنانچه الله تعالی فرموده
وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم و اگر گویی کسی که شراب
خورد محال است که شراب خوردن را ترجیح
نداده باشد بر ترک آن گوییم مراد از ترجیح معنی اولست

بیان مخدوم

از دو معنی که در مقدمه گذشت یا معنی ثانی است
یا اعتقاد بهتر است اگر معنی اول است این قول حقست
لیکن نفعی ندارد شما در اینمقام و ضرری بگفته
ما نمی رساند و اگر معنی ثانی هست این قول خلاف
بدیهه است بواسطه آنکه آن کس نفس در کلی نیست
و اگر اعتقاد بهتری است این قول نیز خلاف بدیهه است
چنانچه گذشت در عالم بانه بفقره اگر گویی مبدأ شراب
خوردن غیر مبدأ اثر گشت گوییم اگر مراد به مبدأ فاعل است
و تغایر تغایر حقیقی پس این قول نیز بدیهیه است — خلاف ظه
بواسطه آنکه همه کس داند که یک انسان و دو انسان
نیست و شراب خوردن و ترک کردن یک کس میکند

در دو

در دو وقت از روی اختیار و مع هذا این
قول نافع نیست در ینمقام بواسطه آنکه شراب همیشه — حوزم
در شراب خوردن نیست پس باز مفسده عود میکند
و اگر مراد به مبدأ سبب و داعی فاعل است چنانچه بیان
کردیم در اول مسئله با تغایر تغایر اعتباری پس — اعتباری
این قول حق است لیکن ضرری بگفته ما نمیرساند بلکه
نفع میرساند و اگر گویی کسی که اراده نماید شراب خوردن را
مغلوب شهوت میشود و در آن وقت مختار نیست گوییم
این قول خلاف بدیهه است بواسطه آنکه بیان کردیم
که شهوت و مانند آن داعی بالذات نیستند لهذا
تکلیف باقی است جواب دوم آنکه اگر کسی تجویز
ترجیح بلا مرجح نماید خلاف اجماع علمای امامیه کرده

بواسطه انکه سید الاجل المرتضی طاب ثراه
درجواب مسائل طرابلسیات ثالثه تجویز ان نموده
وعلامه حلی رحمه الله تعالی در تهذیب اصول بر طبق
ان رفته ومحقق طوسی قدس سره العزیز در
تجرید در جواب شبهه اکتفا بتجویز ان نمایند نیز خلاف که واکثر تجویز ان صح
اجماع نکرده چه محقق طوسی در بعضی مواضع حکم بامتناع
ان کرده وما در جواب سوال ثالث حکم امتناع
ان در مقامات بیان خواهیم کرد بنده را در حاشیه
عده وغیر ان عبارتی نیست که دلالت بر تجویز
ترجیح بلا مرجح کند بلکه هر جا که کسی بنای کلام
خود بر تجویز ان نموده بنده از ان محل تامل داشته
وگفتگوی جمعی که نسبت تجویز به بنده داده اند
مبنی

مبنی
مبنی بر عدم التفات بعبارات حاشیه عده
خواهد بود دیگر انکه مذکور میشود که خدام قایلند بتخلف
معلول از علت تامه توجه نموده حقیقت ان را توضیح نمایند
الثقه بالله وحده جل قدرته بدان ای برادر وفقک الله تعالی
که توضیح این بدو مقدمه ویک مسئله میشود مقدمه
اولی در بیان معنی تخلف معلول از علت تامه علت شی بمعنی
موقوف علیه ان شی است خواه فاعل وخواه شرط وخواه فاعل علم فا صح
وخواه غیر انها وعلت تامه شی بمعنی مجموع علتهای ان
شی است وتخلف معلول از علت تامه انست که علت
تامه شی باشد وان شی نباشد مقدمه ثانیه
در بیان حسن وقبح عقلین وتکلیف بعضی افعال
وترک از عقلا باعث استحقاق نوازش است

و بعضی دیگر باعث استحقاق سرزنش و این معلوم است
هر طفلی را که بحد تمیز رسیده باشد و الله تعالی بندگان
خود را مکلف ساخته بعضی افعال و بعضی ترک
و بر اطاعت ثواب قرار داده یا نوازش و بر عصیان
عذاب قرار داده یا سرزنش پس میباید که هر مکلفی
قادر باشد بر مکلف به و ترک آن بحیثیتی که مصحح استحقاق
نوازش و ثواب و استحقاق سرزنش و عذاب باشد
مسئله بدان ای برادر وفقک الله تعالی که قدرت
شخصی بر فعل و ترک بحیثیتی که مستحق نوازش گرداند
یعنی یا ثواب بر آن و مستحق سرزنش بر دیگری
یا عذاب بر آن باشد ممکن نیست الا بآنکه
تخلف معلول از علة تامه شده باشد بدلیل آنکه

اگر مکلف مستجمع علة تامه فعل و علة تامه ترک نباشد
تکلیف او قبیح و تکلیف بغیر مقدور خواهد بود
اگر مستجمع این دو علة تامه باشد پس اگر فعل کند
جانب ترک از علة تامه خود تخلف کرده خواهد بود و
و اگر ترک کند جانب فعل از علة تامه خود تخلف کرده
خواهد بود و این کلام خوب ظاهر میشود اگر جاری کنی
اینرا در اول افعال اختیاریه که از عبد سر میزند
خواه آن اول را اراده نام کنی و خواه نام دیگر و بعد
از آن در ثانی افعال اختیاریه او و همچنین تا آخر
افعال اختیاریه او چرا که افعال اختیاریه او
غیر متناهی نیست در جانب چنانچه غیر متناهی
نیست در جانب دیگر شاید بخاطر رسد درینمقام کسی را

اعتراضات رسد پس میگوییم اگر گویی بعنوان
منع که قبول نداریم که تکلیف درین صورت
قبیح و بغیر مقدور است بنابر اینکه وجوب
فعل بسبب داعی و قدرت بنده پس منافی
قدرت نیست بلکه موکده است گوییم بنابر امتناع
تخلف معلول از علة تامه بندگان مجبورند بر اختیار و مجبور بر اختیاریم
منافی قدرتست چرا که قدرت توانائیست بمعنی بدیهی
که همه اهل لغت و اطفال می فهمند پس کلام شما مشتمل
بر تناقض باشد و مع ذا مضایقه نمیکنیم در نام کردن
قدرت و میگوییم لازم می آید بر گفته شما که استحقاق
سرزنش و عذاب باطل شود و همچنین استحقاق نوازش
و ثواب چنانچه در خدمت حضرت امیر المؤمنین ع

که در باب

که در باب الجبر و القدر و الامر بین الامرین
از کتاب کافی مذکور است و ما شرح این حدیث را
در کتاب شافی شرح کافی مفصلا ذکر کرده ایم
اگر گویی بعنوان معارضه که اگر تخلف معلول از علة
تامه جایز باشد لازم می آید ترجیح بلا مرجح
و این باطلست ببدیهه و اتفاقا بدلیل آنکه فرض
میکنیم تحقق علة تامه شراب خوردن شخصی را
مثلا در دو زمان و فرض میکنیم که در زمان
اول شراب خورد و در زمان ثانی نخورد پس هیچ
چیز نیست که اختصاص داده باشد احد الزمانین را
بوجود معلول و دیگری را بترک آن پس اختصاص
بخودی خود متحقق شده و این ترجیح اختصاص

کویم

بلا مرجح گویم اختصاص بمعنی اعتبار نیست
و مرکبست از وجودی و عدمی و منتزعست
از دو جزء اول شراب خوردن در وقت اول
ترجیح بلا مرجح نباشد چه فاعل و علم و نفع و
مثل اینها در وقت اول هست و ظاهر باشد
که ترک در وقت ثانی ترجیح بلا مرجح نباشد
چه فاعل و علم بانفع و مثل اینها در وقت ثانی هست
ظاهر میشود که تحقق اختصاص نیز ترجیح بلا مرجح
نخواهد بود چه معنی ترجیح بلا مرجح که بطلان
آن بدیهی و اتفاقیست تحقق فعلست بی فاعل
یا ترک بی تارک و ازین ظاهر میشود که ترجیح بلا مرجح
لازم نمی آید بواسطه آنکه دواعی متعارضین در

اقتضا

اقتضا در دو زمانین متحقق آمد یکی از آنها جزء
علت تامه فعل است و جزء علت تامه ترک نیست و ایضا
ظاهر میشود که ترجیح بلا مرجح بر فرض وقوع آن
لازم ندارد ترجح بلا مرجح را و ایضا ظاهر میشود که اگر
کسی گوید که چرا در وقت اول شراب خورد
و در وقت ثانی ترک کرد گفته او اعتراض نباشد
بواسطه آنکه اگر قصد او بیان استحاله اختصاص است
بواسطه لزوم ترجح بلا مرجح یا ترجیح بلا مرجح جواب او
بیان عدم لزوم که گفتیم کنیم و اگر قصد او
وعظ و نصیحت یا سرزنش بر شراب خوردن است
میگوییم که حق بجانب تو است بد واقع شده
و اگر قصد او طلب بیان علت تامه مرکبست

شروع در تفصیل میکنیم و میگوییم علة تامهٔ شرا کردن
فاعل و علم بنفع و امثال آنهاست و علة تامهٔ ترک
فاعل و علم بالم و امثال آنهاست چون این دانستی
بدانکه این مسئله اولین سر دوراهیست که
در آن متکلمان از غیر ایشان جدا میشوند معرفة
الله تعالی بیان این آنست که طایفه اولی و ثانیه
اتفاق دارند که کنه ذات الله تعالی معلوم کسی غیر
خود نیست پس بجای اثبات ذات الله تعالی
اثبات صفتی برای او باید کرد که اثبات آن صفت
مانند اثبات ذات باشد پس طایفه اولی میگویند
این صفت صنع عالم است و طایفه ثانیه
میگویند این صفت وجوب وجود بالذات است

ومراد بصنع عالم تأثیر است در عالم بعنوان
قدرت بمعنی مصحح عبادت چه اگر قدرت بمعنی
دیگر باشد مصحح ثواب نخواهد بود چه جای عبادت
چنانچه در بیان مسئله مبین شد پس اثبات
قدرت مصححه عبادت اصل عبادات واکر اینها
باشد و عالم چون متغیر است محل محو و اثبات
باشد و ماحی و مثبت الله تعالی است بقدرت مشیت
بالغه علم بکل خیر و شر که آن علم نزد اوست و ام الکتاب
و جمیع احادیث باب بدا از کتاب کافی و غیر آن
و آیات منقوله در آن باب بواسطه اثبات آن تعیین
قدرت و ابطال قوت یهود و تابعان ایشان
که نفی قدرت مصححه عبادت از الله تعالی کرده اند

بواسطه مناسبه   و نفی ترتب کا زمانی حوادث از حیثیت
صدور از الله تعالی کرده اند بواسطه قیاس ترتب
مکانی نسبت باو و الله تعالی در روایت ان در
سوره مائده کفته و قالت الیهود ید الله مغلوله
غلت ایدیهم ولعنوا بما قالوا و در سوره الرحمن کفته
کل یوم هو فی شان چنانچه از کلام ابن بابویه رحمه الله تعالی
در کتاب توحید معلوم میشود و ما در کتاب شافی
در شرح باب بدا تفصیل این را ذکر کرده ایم مستفید
از اکسی که خواهد نوع دیگر انکه مذکور میشود که خدام
قایلند بانیکه هر علم مسئله که در ذهن بعضی از
مکلفان موقوف بر فکر باشد ممکن بود که در
ذهن دیکری از مکلفان موقوف بر فکر نباشد
حتی

حتی اولیا و اوصیا و انبیا و رسل
الثقه بالله وحده طهر حجه بدان ای برادر ارشدک
الله تعالی که توضیح این به مقدمه و یک
مسئله میشود مقدمه اولی علم در لغت عرب
و اصطلاح فقها و اهل اصول فقه اعتقاد بصدق
قضیه است با عدم تجویز کذب آن و تصور را علم
نمیکویند و بقید عدم تجویز ممتاز ظن میشود خواه   کذب
ظن صریح و خواه ظن مشتبه بعلم که اکر مطابق
واقع باشد از انقلید کویند و اکر مطابق
واقع نباشد از ا جهل مرکب کویند و چون
عدم تجویز مانند تجویز نیست در قبول شدت
و ضعف پس تجویز اکرچه قابل شدت و ضعف است

چنانچه ظنی اضعف از ظنی دیگر میباشد
اما عدم تجویز قابل شدت وضعف نیست
پس علمی اضعف از علمی دیگر نمیباشد و بوجهی
دیگر گوییم بدیهیست که ضعف اعتقادی نسبت
باعتقادی دیگر نمیتواند بود مگر تجویز ذهن
نقیض را در اعتقاد ضعیف پس اعتقاد ضعیف
علم نخواهد بود والا لازم آید که ما به الامتیاز
میان علم و ظن برطرف شود لهذا چون طایفه
مرجیه قایلند باینکه ایمان محض علم بصدق
جمیع ما جاء به الرسول است و طوع قلبی از ایمان
خارجست پس قایلند باینکه ایمان افسق
فساق مساوی ایمان جبرئیل است در قوت

وضعف

وضعف چنانچه در کافی در کتاب حجت در باب
صد و یکم مذکور است و ازین ظاهر میشود که اگر
کسی گوید اعتقاد من بامامت امیر المؤمنین ع
ضعیف است نسبت باعتقاد من بوجود [illegible]
امیر المؤمنین یا دروغ میگوید یا علم ندارد بامامة
وانکه گفتیم منافی نیست که با بعضی از علوم معارضه
وهمیه باشد بسبب سواس پس در نیست با هوای
نفس یا شبهه که از شیخ بشد یا مثل انها حتی که
صاحبش منکر علم خود باشد بلکه توهم کند که علم
بخبری و الخبر نقیض معلوم خودش باشد بواسطه
انکه این تفاوت در امر خارجست نه در نفس علم
و بواسطه رفع معارضه وهمیه ابرهیم علیه السلام گفته

ان آم

دارد م

وانکه

بی و لیکن لیطمئن قلبی اگر گویی اعتقاد بعادیات
مثل اینکه فلان کوه که غایب از ماست طلا
طلا شده علم است با آنکه تجویز نقیض میکنیم بوسط
اعتقاد بقاء ممتاز و تجویز معجز خارق عادت
تجویز دو معنی دارد اول اضطراب نفس در حکم
بوقوع چیزی و بعدم وقوع نقیض آن ثانی حکم با مکان
ذاتی که مقابل وجوب ذاتی و امتناع ذاتی است
اگر مراد بتجویز معنی اولست پس اعتقاد بعادیات
علم نخواهد بود بلکه ظنی است که صاحبش بجای
علم گذاشته و اگر مراد معنی ثانی است ضرری بکفتها
نمیرسد و چون آدمی اماره بسوء است مگر موفقان
گاه باشد که بتوهم ظن را یا هوای نفس را یا تصور

معنی

معنی شعری را بجای علم گذارد و احکام علم
بران جاری سازد و مباهات کنان گوید
که از اسرار مصونه و خفیات مصنونه است و
چون بعضی را اظهار کند اهل ایمان دانند بد و محکمات
قران که باطل است مقدمه ثانیه در قران و احادیث
لفظ غیب بسیار مستعمل شده و معلوم میشود
بتتبع آن استعمالات که مراد بغیب مضمون
قضیه ایست که نه بین باشد و نه علم بآن از بینات
مکتسب شده باشد از ان حیثیت که چنین است و مراد
ازین مضمون قضیه ایست که علم بان تحصیل را یکی از
طرقی که طرق بداهت است نسبت بهر ذهن
عاقل مکلف و فرق میان فهیم و بلید آنست که فهیم

اگر گویی
گویم
حاصل شده بشر

زوده تصور میکند قضیه را وبلید بخلاف آنست

وتحدیث ص وفرق میان الهام وتحدیث و وحی آنست

که الهام انداختن الله تعالی است تصور قضیه را

در دل شخصی در وقت حاجت آنشخص بآن تصور

وتحدیث انداختن فرشته است تصور قضیه را

در ذهن امام زمان و مانند او در وقت حاجت

مثل شب قدر ووحی در غیر انبیا نمی باشد وآن

انداختن الله تعالی است علم بقضیه که غیب باشد در دل

شخصی وآن از سه قسم خالی نیست قسم اول بی واسطه

قسم ثانی بواسطه خلق آواز واین را تکلم الله تعالی

نیز میگویند قسم ثالث بواسطه پیغام آوردن فرشته

وگاهی لفظ وحی را مخصوص قسم اول و پیغام

قسم اول

قسم ثانی

قسم ثالث بواسطه

گزاردن فرشته استعمال میکنند ودیگر وقت

مقسم را تکلیم الله تعالی میگو والهام تحدیث و وحی را

گاهی در غیر این معانی استعمال میکنند

اختلاف عقلا بر سه قسم است اول حقیقی مستقر

ثانی حقیقی غیر مستقر ثالث غیر حقیقی ومراد بحقیقی آنست

که احد المختلفین انکار معلوم خود نکرده باشد

در آن و نزاع لفظی نیز نباشد ومراد بمستقر آنست

که باقی تواند ماند هرچند که مخطی در آن بسیار بحث

محتاج نه مصیبت بآن رسیده را تصور وحفظ و ترتیب

وقضیه مختلف فیها اختلاف حقیقی مستقر

غیب است نسبت بهر ذهن وآن بر دو

قسم است قسم اول آنست که عامه مکلفین را

مبطل از ملتفت رشد

قسم اول

بعلم آن احتیاج هست مثل علم بمسائل معرفة
الله وصفات او وعلم بمسائل میراث وقضا
وامثال انها واین قسم را در عملیات نفس حکم
شرعی خوانند ورسل مبعوث شد بواسطه بیان این
ونهی از اختلاف بی علم بوحی درین قسم واین نهی
منسوخ نشده در هیچ شرعی ودر آیات قران تعبیر از
قبول این نهی بملة ابرهیم علیه السلام وباسلام شده
وتعبیر از ضد ان باشتراک شده قسم ثانی انست
که عامه مکلفین را بعلم آن احتیاج نیست
مثل علم باینکه در فلان موضع قبله بطرف کدام
کوهست یا قیمت جنس فلان تفاوت میان
قیمت فلان وفلان چه قدر هست وامثال

انبیا

انبیا را بمحل حکم شرعی خوانند واختلاف درین
قسم بسبب ظن مجوز است نه در قسم اول
مسئله بدان ای برادر ارشدک الله تعالی که
مسامله در دین از جهلست وبعد از پیغمبر پیغمبری
مبعوث نشده ونخواهد شد ومع هذا هیچ پیغمبری
علم بغیب بوحی نداشته پس اگر مسئله نزد
مکلفی ضروری باشد ونزد دیگری ضروری نباشد
ومخالفت کند یا بخیال ضرورت نیز چنانچه
در مسئله ترجیح بلا مرجح واقع شده در
کتاب مواقف یا مقدمه ثانی پس در رفع آن
اختلاف حقیقی متم احتیاج بوحی
بر رسل وانبیا نخواهد داشت خصوصاً

انکه نزد او ضروریست واین خلاف محکمات
قران ومحکمات بینات کتب الله تعالی ومحکمات
احادیث است پس اگر کسی گوید که علم تحقیقی
بقضیه مختلف فیها باختلاف حقیقی مستقر بغیر اخذ از
صاحب شرع حاصل شده باشد تقلیدست وجواب
بنسبت باول ضیائی کرده خواهد بود باطل شعر حقیقیه
در مقدمه اول گفتیم وبدانسته خواهد بود که
وجه ضرورت است در هر زمانی امامی معصوم مفترض
الطاعه از جانب الله تعالی که عالم باشد بهر مسئله مختلف
فیها ومحتاج الیها واگر یهود یا نصاری با وی گویند
که علم بهیچ شریعت موسی یا عیسی موقوف بر علم تواتر
معجز محمد صلی الله علیه واله وان نزد ما متواتر نیست عاجز

خواهد

خواهد شد از اینکه در جواب گوید که او نه بعقل ونقل
از کتب الله تعالی ورسل الله تعالی مطابقند در اینکه واجب است
بر الله تعالی بعث رسل وانزال کتب تا حکم کنند در هر مختلف
فیه باختلاف حقیقی مستقر بتوسط وحی در هر زمانی
تا بتوسط دفع فساد وفتنه اختلاف حقیقی مستقر که اگر
عامه مکلفان قبول کنند خلاص شوند از فساد وظهور
حجت والا فساد را خود بر سر خود آورده باشند وقلیلی که
مسلمند در قضیه وحیرت وسکوت باشند واگر
پس لازمست در هر اهل شریعتی که منسوخ نشده باشد
عالمی بجمیع کتاب آن شریعت که مفترض الطاعة و
معصوم باشد تا رفع هر اختلافی تواند کرد اگر رجوع
باو کنند ودر اهل شریعت موسی یا عیسی عالم چنین نیست

نیز نسبت به نفاق به شما جمیع طوایف چنانچه الله تعالی
در جواب این گفته در سوره رعد ومن عنده علم
الکتاب پس علم به نسخ آنها حاصل میشود بی توقف
بر علم بتواتر از امیر محمد صلی الله علیه وآله و شما در جواب
مستضعفان اهل شرایع سابقه بر موسی و عیسی
گویند اگر مثل این بر شما ایراد کنند غیر آنچه گفتیم
پس برای خود پسندید آنچه برای غیر می پسندید
چون این دانستی بدانکه این مسئله اولین سر
راهست که در آن شیعه امامیه اثنا عشریه از غیر
ایشان جدا میشوند با سلام و از آنچه گفتیم
معلوم میشود نواصب و تابعان ایشان را که در
چه کارند با اسلام بسبب تجویز اختلافی که آن گشته

شد از قبل است تفصیل بیان آیات محکمات
واحادیث ... طرار بحث کرده و الندیر انچه
گفتیم مناسب مقام نیست و در کافی عز
مذکور است و ما در شافی ذکر کرده ایم شرح
آنهارا و دفع کرده ایم خیالات مخالف آنهارا

لا یعلم الغیب الا الله
کتبه العبد نصیر
مممم
مم
م

بلغ المقابله

ملا سید میرزا [illegible] پنج شاهی | ملا قاضی [illegible] شاهی | ملا ابوالقاسم [illegible] دو عباسی | حاجی [illegible] پنج شاهی | مرد [illegible]

[illegible] شاهزاده ها یک شاهی | [illegible] صد دینار | [illegible] دو شاهی | [illegible] صادق [illegible]

ان [illegible] علیه الشرع

